

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با فرمایشات محقق خوئی در ذیل آیه ی اوفوا بالعقود بود. عرض کردیم که ایشان در ملازمه به شیخ اشکال گرفتند و گفتند که شما نمی توانید از طریق حرمت تصرف، لزوم را درست کنید. چون حرمت تصرف، در عقد بیع، ملتزم ما نیست. یعنی وقتی عقد را نگاه می کنیم می گوئیم اوفوا بالعقود یعنی يجب الوفاء بما يقتضيه العقد البيع. ما يقتضيه العقد البيع، ملکیت است نه حرمت تصرف. شما ملازمه را با حرمت تصرف درست کردید در حالی که این ما يقتضيه العقد البيع نیست. ما هم گفتیم که انصافاً، اشکال وارد است. البته جناب شیخ هم هنرمندانه خواسته اند این کار را انجام دهند چون شیخ می خواهند از تکلیف، وضع را انتزاع کند. باید یک حکم تکلیف تحویل دهد. حکم تکلیفی هم حرمت تصرف است. جواز تصرف و حرمت تصرف، احکام تکلیفی اند. اما در بیع، این ها ملتزم ما نیستند. ولی با اطلاق احوالی و زمانی خود ملکیت می توانیم این را درست کنیم. چون حکم وضعی ما هم اطلاق دارد. لذا ما به محقق خوئی جواب دادیم که می شود که با مبنای غیر شیخ، مساله را حل کرد.

بعد محقق خوئی اشکال شبهه ی مصداقیه را مطرح کردند. تبعا لبعض المحققین. فرمودند که شبهه ی مصداقیه این است که شما بخواهید بعد از فسخ و رجوع مثلا بایع، به عقد و وجوب وفاء به عقد تمسک کنید. خب من نمی دانم که بعد از فسخ و رجوع، عقدی باقی است یا نیست. چطوری می خواهم بگویم که آیه می گوید العقد يجب الوفاء به؟! خب اول صدق عقد را محرز کنید بعد ما حکم وجوب وفاء را قائل هستیم. لذا شبهه ی مصداقیه است و در این شبهه نمی شود به عام تمسک کرد. لذا ایشان اشکال را وارد دانستند و گفتند که تنها راه فرار از این اشکال این است که معنای حدی عقد را موضوع وجوب وفاء قرار بدهیم. بگوییم این عقد که يجب الوفاء به، معنای حدی و مصدری اش، مورد نظر است. نه حاصل آن یا اسم مصدرش یا آن پیمان حاصل از این عقد. چون اگر پیمان مورد نظر باشد، راست می گوئید و شما با فسخ، در بقاء این پیمان شک می کنید. لذا وقتی خواستید تمسک کنید شبهه ی مصداقیه می شود. اما اگر معنای حدی اش را موضوع کردید، عیبی ندارد و شارع می خواهد بگوید که وقتی این حادث شد، کافی است برای این که این حکم را بر روی آن بار کنید. لذا گفتند چاره ای نداریم الا این که معنای حدی عقد را موضوع قرار دهیم تا شبهه ی مصداقیه حل شود.

در مقابل محقق خوئی، مرحوم آقای مروج گفتند که ما می توانیم با همان اطلاق احوالی حرمت تصرف یا اطلاق احوالی ملکیت، بگوییم که وقتی شارع به ما تعبد داده است که این ملکیت بعد الفسخ هم باقی است، خود این تعبد کافی است برای این که بدانم عقد هم باقی است. شارع به ما می گوید يجب. آن هم یجبی که اطلاق احوالی دارد. حالا یا به معنای حرمت تصرف یا به معنای اطلاق احوالی

ملکیت. آقای مروج گفتند که از این طرف ما می توانیم مساله را حل کنیم. لذا ما مشکلی نداریم و می توانیم با این بیان شیخ، مساله را حل کنیم.

ما عرض کردیم که در مساله ی عقد، اول باید تکلیف خودمان را روشن کنیم که آیا کلمه ی عقد، به معنایی است که در آن لزوم می خوابد؟ اگر عقد مطلق ربط شد، که آقای خوئی هم همین طوری فرمودند و گفتند ربط احد الحبلین بالآخر. اگر عقد، مطلق ربط است، خب دیگر بعد از رجوع، شما شک در عقد ندارید حتی اگر اسم مصدر معنایش کنید. چه عیبی دارد؟! اما اگر عقد را به معنای عهد مشدد گرفتید، یا عقد را از عقده و گره استعاره کردید - که بعدا در معنای لغوی می خوانیم - و گفتید که در خود معنای عقد، لزوم خوابیده است. یک ربط مشدد است، یک ربط گره خورده ای است که به راحتی باز نمی شود. اگر عقد را این طوری معنا کردید، آن موقع بله، حق دارید و بعد از رجوع در صدق عقد، شک می کنید. فرقی هم نمی کند که عقد را مصدر بگیرید یا اسم مصدر. شما اول تکلیف خودش را روشن کنید تا تکلیف این هم روشن شود. عرض کردم که اوفوا بالعقود را به قضیه ی حملیه تبدیل کنید تا شبهه ی مصداقیه اش روشن شود. یعنی در اکرم العلماء آن مفعول به موضوع تکلیف می شود. یعنی العلماء یجب اکرامهم. اکرام، متعلق تکلیف است و عالم موضوع تکلیف است. یا در العقد یجب الوفاء به، وفاء متعلق تکلیف است، عقد موضوع تکلیف است و وجوب هم حکم است. شبهه ی مصداقیه ی شما مال عقد است. اگر عقد را طوری معنا کردید که بعد از رجوع، در عقد شک کردید شبهه، شبهه ی مصداقیه است. تا این جا را دیروز عرض کردیم. از این جا به بعد می خواهیم ادامه بدهیم.

بیان یک اشکال دیگر به محقق خوئی:

اشکال دیگری به آقای خوئی داریم. بعد هم بر می گردیم اشکال کامل تری به آقای مروج می گیریم و بعد معلوم می شود که راه حل همین است که ما عرض می کنیم.

ما عرض می کنیم که آقای خوئی! شما از یک طرف، معنای حدیثی عقد را ربط می گیرید، از یک طرف، رجوع را شبهه ی مصداقیه ی عقد می گیرید. این ها جور در نمی آید. شیخ ملائی عمل کرد. چطور؟ جناب شیخ در مقابل علامه حلی گفتند که از عقد به تنهایی، نه لزوم به دست می آید نه جواز. حکم تعبدی شرعی است که از آن لزوم و جواز به دست می آورد. علامه در مختلف این طوری گفتند که وفاء عمل بما یقتضیه العقد است. ما یقتضیه العقد، اگر لزوم است، عمل بما یقتضیه العقد است، اگر جواز است باز هم عمل بما یقتضیه العقد است. شیخ گفت درست است و وفاء، عمل بما یقتضیه العقد است، اما در خود عقد هیچ چیزی نخوابیده است. چون شیخ عقد را این طوری معنا کرده است، قطعاً ایشان از حریم شبهه ی مصداقیه بیرون است. دیگر شیخ مشکلی ندارد. شما از این طرف با شیخ همراه هستید و می گوئید عقد، ربط است. حالا شیخ دست بالا گرفت و گفت عقد، یا مطلق عهد است یا عهد مشدد است و عهد مشدد هم که باشد در آن لزوم نخوابیده است. شیخ وقتی

گفت عقد یا عهد است یا عهد مشدد ولی در آن لزوم نخواهیده است، فسخ ایجاد شک می کند اما این شک، شک در موضوع نیست بلکه شک در حکم است. لذا شیخ گفت اطلاق رافع شک است. خیلی ملائی عمل کرده است. چرا؟ چون اول خیال خودش را راحت کرده است. گفت در عهد مطلقا یا عهد مشدد، نه لزوم هست و نه جواز. گفت آن یک تعبدی است از شارع که من از آن لزوم در می آورم.

اشکال به دخیل دانستن لزوم در معنای عقد:

نکته ی دوم را هم اضافه کنیم. اگر فرض کنیم که محقق خوئی، در معنای عقد، لزوم را هم دخیل کند. آن موقع یک گرفتاری درست می شود. اگر در معنای عقد، لزوم خواهید، وجوب وفاء، لزوم بعد از لزوم است. چه وفاء را ایفاء و انهاء بگیریم چه عمل بما یقتضیه العقد بگیریم. یعنی دو طرف مساله برای محقق خوئی گرفتاری دارد. اگر کسی گفت که در خود عقد، لزوم خواهیده است و عقد یعنی گره محکم، گره لازم، گرهی که به راحتی باز نمی شود و نقض و حلّش آسان نیست، اگر عقد به این معنا است و از خود معنای عقد، لزوم را در بیاورید، عیبی ندارد و شبهه ی مصداقیه بعد الفسخ، عارض می شود اما با حکم وجوب وفاء نمی توانید مشکلش را حل کنید. چون وجوب وفاء، لزوم است. لزوم بعد از لزوم است. خب لزوم مال خود عقد است. لذا واقع مطلب این است که متوجه نمی شویم که فرمایش محقق خوئی چطور شده است؟

... -

- آخر همه اش تکلیفی می شود. ایشان گفتند که این صیغه در ارتباط با مطلق حکم مولوی به کار رفته است. حکم مولوی را وقتی به التزام به فعل خارجی بزیند حکم تکلیفی می شود و وقتی به بیع بزیند لزوم و حکم وضعی می شود. خود ایشان این را گفت. علتش این است که العقد اللازم - لزوم می شود تحلیل عقد - العقد اللازم يجب ایصاله الی آخره. جور در نمی آید. العقد اللازم يجب العمل بما یقتضیه، یعنی لزوم. باز جور در نمی آید.

خوب توجه کنید. این غیر از اشکال مبنایی دیروز ماست. درست است که ما در مواردی در فقه داریم که گاهی اوقات حدوث یک حادثه ای برای حکم کافی است. مثلا آخوند ذیل لا ینال عهدی الظالمین، این را بحث کردند. گفتند که این ظلم، آنا ما، با امامت که عهد الهی است جور در نمی آید. یک بحثی کردند که این ظلم، ظلم بقائی نیست. یعنی کسی که خداوند از امامت محرومش می کند، کسی نیست که الان ظالم باشد، بلکه آنا ما ظلم کند، امام نمی شود. چون امامت یک حکمی است که با حدوث ظلم بآی نحو کان، نمی سازد. آن جا درست است. چون محمول با حیث حدوثی موضوع می ساخت. اما این جا حیث حدوثی موضوع شما - اگر بخواهید در آن شبهه ی مصداقیه درست کنید - در آن لزوم می خوابد. وقتی در موضوع شما، لزوم خوابیده باشد، محمول شما نمی تواند لزوم آور باشد. حالا آن روز یکی از دوستان اشکال می کردند که این با وفائی که خود ایشان معنا می کنند جور در نمی آید. نه! وفاء را شما اگر عمل بما یقتضیه العقد هم بدانید، اگر مایقتضیه العقد، لزوم است، لزوم این لزوم فایده ندارد. جور در نمی آید.

لذا مطلب ما این است که:

یک: حضرت آقای خوئی! شبهه ی مصداقیه را شما تسلیم شده اید اما کسی که عقد را مطلق عهد یا مطلق ربط می داند حق ندارد بعد از فسخ، بگوید من شبهه ی مصداقیه دارم. چون در عنوان عقد، لزوم نخواهید که شما شبهه ی مصداقیه داشته باشید.

دو: اگر در عنوان عقد، لزوم بخوابد و شما به خاطر این مساله مجاز باشید که دچار شبهه ی مصداقیه شوید، خب محمولتان را چه کار می کنید؟! چطور می خواهید وجوب وفاء را محمول عقدی قرار بدهید که در خودش لزوم خوابیده است؟!

سه: اگر در موضوع شما لزوم خوابید، دیگر برای محمول فرقی نمی کند که به موضوع، معنای حدثی بدهید - چون در موضوع، لزوم خوابیده است - یا معنای اسم مصدری بدهید.

البته دیروز عرض کردیم که ما با معنای حدثی بیع مشکل داریم چون تطبیقش بر بیع، مشکل است. به خاطر این که ما بیع را انشاء نگرفتیم. منشاء را که همان ملکیت انشائیه است مبنا قرار دادیم.

بیان اشکالی دیگر به مرحوم مروج:

به مرحوم آقای مروج هم باید بگوییم که آقا! اگر شما شبهه ی مصداقیه را قبول دارید و می خواهید دفعش کنید، اگر شبهه ی مصداقیه در عقد، درست شد، دیگر محمول نمی تواند دافعش باشد. چون محمول مترتب بر موضوع است. بله! اگر شما شبهه ی مصداقیه در عقد را اصلاً قائل نمی شوید معنایش این است که در عقد، لزوم نمی خوابد. عقد، ربط است. عهد است. یا عهد مشدد است - که تکلیف مشدد را بعدا معلوم می کنیم - و لزوم از ناحیه ی محمول می آید.

-

- آقای خوئی می خواستند بگویند که من قبول دارم که اگر عقد مطلق ربط باشد، بعد از رجوع

شبهه ی مصداقیه داریم. ما می گفتیم نمی فهمیم این یعنی چه. ما می گفتیم اگر شما ربط

خاص و گره خاص را قائل هستید، یعنی در خود معنا حیث لزوم را دخیل می کنید، حق

دارید که شبهه ی مصداقیه پیدا کنید. اگر دخیل نکنید، عقد سر جایش می ماند.

بنابراین به حضرت آقای مروج هم می خواهیم عرض کنیم که شما چاره ای ندارید الا این که بگویید

من یک عقد دارم که چه معنای مصدری داشته باشد چه معنای اسم مصدری داشته باشد، محقق شده

است.

- ...

- خب دیگر عقد وجود دارد.

- ...

- این که الان می گوییم همین طور می شود. یعنی عقد چه به معنای مصدری اش چه به معنای

اسم مصدری اش محقق شده است. شما وقتی می خواهید برگردید یعنی می خواهید ادامه اش

از این جا را قطع کنید. شما وقتی می خواهید از لزوم بحث کنید این طوری می شود که این

عقد، تحقق و انعقد و ترتب علیه ما یترتب، هیچ حرفی ندارم و مال شما بوده منتهی تا الان،

من می خواهم از الان برگردم.

- ...

- از الان بردارم. می گویم بسیار خب، چون در معنای عقد، لزوم نبوده است، پس من در این که عقد وجود دارد شکی ندارم. چه حدثا چه اسم مصدر. البته تا الان. وقتی این عقد تحقق و ترتب علیه ما یترتب و عملنا بما یقتضیه تا الان، الان حکم وجوب وفاء می گوید تو حق نداری! اطلاق به دردت می خورد. شارع یا عقلاء حکم کرده اند به این که ملکیت اطلاق احوالی دارد. این با فرض این است که در صدق عقد، لزوم نخوایده است و رجوع شما اصل عنوان عقد را مختل نکرده است.

...

- می دانم ولی فعلا داریم با آقای خوئی بحث می کنیم. راست می گویند. این ها لویی است. باید ببینیم آخرش این عقد چه چیزی است. چرا عرض کردم که از نکات آسان شروع می کنیم؟ می خواهم به محقق خوئی عرض کنم که شیخ خوب ورود کرد و خوب جمع کرد. آقای مروج! اگر شما دارید از شیخ دفاع می کنید و می خواهید بگویند که بهذا التقرير، دفع شبهه ی مصداقیه می کنیم، اگر منظورتان همین است باید این را بگویند - البته می شود از عبارت ایشان هم این را فهمید ولی باید کمک کرد - که وقتی در عقد لزوم را دخیل نمی کنیم، وقتی در عنوان عقد، گره را دخیل نمی کنیم تا از آن لزوم در بیاید، آن موقع اشکالی ندارد، عقد را دارم و فسخ هم می خواهد اثر عقد را از این جا به بعد از بین ببرد. اطلاقش مانع است.

...

- نه! کسی که عقدش را فسخ می کند در واقع می گوید من لزوم عقد را قبول ندارم. خود عقد را قبول دارم. لزوم را بر می دارد که حکم عقد است. مگر آن که من در عقد، لزوم را دخیل

بدانم. تصمیم بگیریید. یا در عقد، لزوم را دخیل می دانید، فسخ می شود منهدم کردن عنوان عقد. یا لزوم را دخیل نمی دانید، در این صورت عقد وجود دارد و لزوم یکی از احکامش می شود. تصمیم بگیریید، آن موقع این رجوع تعیین تکلیف می شود.

- ...

- اصلا منظور از فسخ همین رجوع است. فسخ کردم یعنی از الان دیگر ملتزم نیستیم بما یقتضیه العقد. شما باید تکلیفتان را معلوم کنید. در عقد لزوم را دخیل می دانید یا نه؟ اگر دخیل می دانید حرفی نداریم و راست می گوئید و شبهه، شبهه ی مصداقیه است.

- ...

- در نفوذ فسخ شک می کنیم. یعنی یکی از طرفین برگشته است. می خواهیم ببینیم آیا مجاز است برگردد یا نه؟

- ...

- کلمه ایش نکنید. فسخ یعنی عقد را به هم زده است.

- ...

- حالا عرفا یا شرعا بماند. چون ما اصالة اللزوم را عرفی هم بدانیم. فعلا سر میزان دلالت آیه بحث نکردیم که چه قدر گردن ما می گذارد. ولی فعلا آن آقای بایعی که فسخ کرده است و رجوع کرده است ما می خواهیم ببینیم با چه چیز عقد مخالفت کرده است؟ با اصل عقد

مخالفت کرده است یا با لزوم آن؟

- ...

- لزوم را دخیل در عقد می دانید یا نه؟ اگر دخیل دانستید حرفی نیست و شبهه، شبهه ی
مصادقیه است. اگر دخیل ندانستید، حرف آقای مروج درست است و این عقد محقق شده
است.

اما الان، مساله ی مهم ما این است که آیا اصلا از خود آیه ی اوفوا بالعقود، اصالة اللزوم را می فهمیم
یا نه؟

الان معلوم شد که در مبانی آقایان، در عقد، لزوم دخیل نیست. عقد، یک ربط خاص بین دو نفر است
یا بین یک نفر و اجتماع است یا بین یک نفر و خالقش است. مطلق عهد است که از شیخ نقل کردیم.
یک ربط خاص است. این ربط خاص محقق شده است. حالا آیه گفته است که واجب است که وفاء
کنید یعنی ملتزم شوید به لوازم این ربط. حالا سوال این است که اصلا ما از این آیه، وجوب وفاء را
می فهمیم یا نه؟ چون آن جا اگر خاطرتان باشد، مقابل شیخ و این سیستم، علامه در مختلف ایستاد.
گفتند که چه کسی گفته است که آیه دلالت بر اصالة اللزوم می کند؟! گفتند که آیه دلالت می کند که
اصل این است که شما بما یقتضیه العقد، عمل کنید. این خیلی مهم است. اگر ما بعد از فراغ از این که
در کلمه ی عقد، لزوم دخیل نیست، مفاد آیه را بررسی کردیم می بینیم که طبق بعضی از نظرات مثل
علامه در مختلف، مثل استادمان آقای جوادی، مثل بعضی از تعبیر حضرت امام، اصلا از آیه اصالة
اللزوم در نمی آید. اصلا مدلول مطابقی آیه، اصالة اللزوم نیست. تا الان اشکالی که به آقای خوئی می
گرفتیم این بود که شما می گوئید مدلول مطابقی آیه، اصالة اللزوم است، لزوم را از محمول می آوردید

نه از موضوع. لذا نباید بگویید که شبهه ی مصداقیه دارم. اما الان می خواهیم ببینیم که اصلا مدلول
مطابقی آیه اصالة اللزوم است یا نه؟

اهمیت بحث از دلالت آیه بر اصالة اللزوم:

ثمره ی اول:

این مساله در کجای بحث ما خیلی تاثیر گذار است؟ اگر از آیه، لزوم در نیامد، نه از موضوعش و نه از محمولش، آن موقع آیه یکی از ادله ی صحت معاطاة می شود. حتی با مسلک محقق خوئی که تلازم دلالات را قائل است. این می شود تاثیر گذاری این مساله. خدا امام را رحمت کند. ما آن مسائل قبل را راحت می توانیم حل کنیم. این قسمت است که سختی دارد. اگر من ثابت کردم که از آیه اصلا اصالة اللزوم در نمی آید یعنی مدلول مطابقی آن وجوب لزوم نیست. وجوب وفاء به معنای اصالة اللزوم نیست که بگوییم مطابقت لزوم است و التزاما صحت است. و چون این لزوم در معاطاة وجود ندارد پس معاطاة صحت ندارد. خوب دقت کنید که زمینه ی درگیری ما با نائینی شروع می شود. محقق خوئی گفت که عقد همه را می گیرد. لازم را می گیرد، جائز را می گیرد، فعل را می گیرد، قول را هم می گیرد. گفت من هیچ مشکلی ندارم. عقد مطلق است. لذا من به ایشان اشکال کردم که شما شبهه ی مصداقیه ندارید. ایشان گفتند که آیه مشکلی ندارد و معاطاة را می گیرد، بیع را می گیرد، عقود مختلفه را می گیرد و لزوم را برای همه واجب می کند و همه لازم هستند. ولی چون

من از خارج می دانم که این عموم در معاطاة تخصیص خورده است. اجماعی دارم بر این که معاطاة عقد جائز است نه لازم. وقتی معاطاة را از مدلول مطابقی آیه خارج می کنم، دیگر مدلول التزامی آیه در حق معاطاة هم به درد نمی خورد. یعنی آیه از ادله ی صحت معاطاة نیست. اگر من توانستم کاری کنم که اصلاً آیه از حریم مساله ی اصالة اللزوم بیرون بیاید یعنی به سمت فرمایش علامه در مختلف بروم، اگر توانستم این کار را انجام بدهم و بگویم نه موضوع آیه لزوم دارد و نه محمول آیه لزوم دارد، آن موقع حتی بر مبنای محقق خوئی - که می گوید اگر مدلول مطابقی از حجیت افتاد، مدلول التزامی هم از حجیت می افتد - باز هم مشکلی این جا ندارم. چون مستقیماً آیه در مقام بیان لزوم نیست. آیه در مقام این است که عمل کنید بما یقتضیه العقد. هر چه عقد عرفی است به آن عمل کنید.

ثمره ی دوم:

یک ثمره ی دیگر هم دارد. آن موقع من در عقود مستحدثه یک مبنا پیدا می کنم که الی یوم القيامة همه را می گیرد. صحت هر عقد عرفی درست در می آید. اگر مدلول آیه، صحت باشد نه لزوم، خیلی به درد می خورد. چون بسیاری از عقودی که ما الان در موارد عرفی داریم، لازم نیست برایشان لزوم را قائل باشیم. اما بر مبنایی که محقق خوئی درست کرده است شما در خیلی از این ها آیه را از دست می دهید.

اگر مدلول مطابقی لزوم را از آیه انکار کردیم - این دیگر آخرین نزاع ماست با محقق خوئی، یعنی طرف نزاع ما در این بحث ها، محقق خوئی است - اگر توانستیم آیه را از ادله ی صحت معاطاة بلکه از ادله ی صحت هر عقدی که عرفاً به آن عقد بگویند قرار بدهیم و آیه را دالّ بر وجوب عمل و لزوم

عمل بما یقتضیه العقد - هر چه که به آن عقد می گویند، جمع محلی به ال است - بدانیم آن موقع ما از همه ی نقاش هایی که مرحوم آقای خوئی در آن ها افتاده است، در می آییم. این پایان نزاع ما با محقق خوئی است.

باقی می ماند مفردات آیه را از زبان استادمان حضرت آقای جوادی و استاد اساتذده مان علامه طباطبایی بررسی کنیم بعد فرمایش محقق نائینی را در این فضا ببینیم. محقق نائینی جزء مخالفین جدی این نظریه است و می خواهد از آیه لزوم را در بیاورد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.